

International Communist Current

Germany 1918-19 (iv): Civil War

نود سال پیش : انقلاب در آلمان،
جنگ داخلی ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹

(بخش چهارم)

جریان کمونیست بین المللی

برگردان فارسی از صدای انترناسیونالیستی

WWW.internationalist.tk

صدای انترناسیونالیستی

در سه قسمت اول از مجموعه مقالات درباره انقلاب آلمان ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ نشان دادیم که چگونه پس از فروپاشی انترناسیونال سوسیالیست در مواجهه با جنگ جهانی اول، جذر و مد بوجود آمده مسیر حرکت را به نفع طبقه کارگر تغییر داد که منجر به انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ شد، همچون انقلاب اکتبر روسیه در سال قبل که نقطه اوج قیام بر علیه جنگ امپریالیستی بود. در حالی که اکتبر اولین ضربه قدرتمند طبقه کارگر بر علیه "جنگ بزرگ" بود اما این عمل پرولتاریای آلمان بود که سرانجام جنگ را به پایان رساند.

طبق کتابهای تاریخی نوشته شده توسط طبقه حاکم، در اینجا توازی جنبش در روسیه و آلمان به پایان می رسد. جنبش انقلابی آلمان، تنها در نوامبر ۱۹۱۸ مستقیماً ضد جنگ شد. برخلاف روسیه در آلمان، جنبش توده ای انقلابی سوسیالیستی که مستقیماً بر علیه سرمایه داری باشد، وجود نداشت، "افراط گرایان" که برای انقلاب "بلشویکی" در آلمان می جنگیدند این را نفهمیده بودند که می بایست بهای آنرا با جان خود شان پرداخت کنند برای اینکه این چنین ادعا شده است.

با این حال، طبقه حاکم وقت، خود را در سهل انگاری تاریخ نویسان امروز در مورد قوانین عنان گسیخته سرمایه داری که برنامه آنها برای آن روز «جنگ داخلی» بود، هم عقیده نمیداند!

"قدرت دوگانه" و سیستم شورایی

این جهت گیری با حضور قدرت دوگانه ناشی از انقلاب نوامبر توجیه می شد. اگر اصلی ترین نتیجه انقلاب ماه نوامبر را پایان جنگ امپریالیستی بدانیم، حاصل اساسی آن نیز سیستم شورایی کارگران و سربازان بود، بطوریکه در روسیه، اتریش و مجارستان تمام کشور را تحت پوشش قرار داد.

بورژوازی آلمان، بخصوص سوسیال دموکراتها، بفوریت از حوادثی که در روسیه اتفاق افتاده بود درس گرفتند. از بدو تشکیل شوراهای، در آنها مداخله کردند تا این ارگانهای انقلابی را به پوسته خالی تبدیل کنند. در بسیاری موارد، آنها انتخاب نمایندگان بر اساس لیست حزبی که بین حزب سوسیال دمکرات آلمان و نمایندگان مردم و آشتی جویان حزب سوسیال دمکرات آلمان تقسیم شده بود و بطور موثری انقلابیون را از چنین ارگانهائی محروم میکرد، را تحمیل کردند. در اولین کنگره ملی شورای کارگران و سربازان در برلین، جناح چپ سرمایه از سخنرانی کارل لیبکنخت و روزا لوگزامبورگ جلوگیری بعمل آورد. مهمتر از همه، از طریق یک لایحه پیشنهادی قصد داشت تمام قدرت را به دولت پارلمانی آینده تسلیم کند.

چنین موفقیت هائی از بورژوازی هنوز هم بنیان این افسانه را تشکیل میدهند که شوراهای [کارگری] آلمان برخلاف روسیه انقلابی نبودند. اما این مسئله را فراموش می کنند که شوراهای روسیه در ابتدای انقلاب از یک مسیر انقلابی پیروی نمی کردند و حتی بیشتر نمایندگانی که در اول انتخاب شدند، انقلابی نبودند و در ابتدا "شوراهای" عجله داشتند که قدرتشان را از خود واگذار کنند.

پس از انقلاب ماه نوامبر، بورژوازی آلمان هیچ توهمی در باره بی ضرر بودن سیستم شورایی نداشت، در حالی که مدعی قدرت برای خود بود، اجازه داد که دستگاه دولتی بورژوازی همزیستی خود را در کنار شوراهای ادامه دهد. از طرف دیگر سیستم شورایی بر طبیعت پویا و انعطاف پذیر خود قرار داشت، ترکیب سازمانی، نگرش و نحوه عمل، شورا را قادر ساخته بود که در هر

صدای انترناسیونالیستی

چرخش و حرکت بنیادی جنبش را رادیکالیزه کند. اسپارتاکیست ها که بفوریت این موضوع را فهمیده بودند، بی وقفه شروع به تهییج برای انتخاب مجدد نمایندگان که می توانستند تمام جنبش را به تحرک وادارند، آغاز کرده بودند.

هیچکس به اندازه رهبری نظامی آلمان، خطر بالقوه شرایط قدرت دوگانه را نفهمید، ژنرال کرنر ماموری که برای هدایت عملیات واکنش انتخاب شده بود فوراً تماس محرمانه ۹۹۸ را با صدر اعظم جدید برهبری سوسیال دموکراتها اِبرت برقرار کرد. همچون افسانه سناتور روم باستان، «کاتو» در دوهزار سال قبل، [ژنرال کرنر] در هر سخنرانی خود واژه "کارتاژ [دشمن خونی رم] باید ویران شود" را اظهار می کرد. ژنرال کرنر با نابودی شوراهای کارگران به ویژه شورای سربازان، عقده گشایی می کرد. اگرچه در خلال و بعد از انقلاب نوامبر شوراهای سربازان تاحدودی به وزنه محافظه کارانه مرده ای که کارگران را از پیشرفت باز می داشت مبدل شده بود، اما کرنر می دانست که رادیکال شدن انقلاب این گرایش را تغییر خواهد داد، "شوراهای کارگران" شورای سربازان را به دنبال خود خواهد کشاند. خواست شورای سربازان بالاتر از همه شکستن قوانین نظامی حاکم بر نیروهای مسلح و تحمیل کردن آن بر فرماندهان خود بود. این بدین معنی بود که به هیچ چیز کمتر از تسلیح انقلاب رضایت نداشتند. هیچ یک از افراد طبقه حاکم تا به حال بطور داوطلبانه انحصار خود به نیروهای مسلح را به زیر سوال نبرده است. در این معنا، موجودیت واقعی سیستم شورایی، جنگ داخلی را در دستور روز قرار داد.

بورژوازی عواقب بعدی انقلاب نوامبر را بیش از اینها می فهمید، گذشت زمان بیش از این به نفع آنها نبود. تمام شرایط خود انگیزه بسوی رادیکالیسم طبقه کارگر تمایل داشت، از دست دادن توهم خود به سوسیال دموکراسی و "دموکراسی" و رشد اعتماد به نفس. بورژوازی آلمان بدون کوچکترین تردید و بفوریت، سیاست برخورد نظامی را به شکل سیستماتیک شروع کرد. هدف او برخورد قاطع با دشمن طبقاتی خود بود، قبل از آنکه وضعیت به شرایط انقلابی بلوغ پیدا کند. بطور مسلم، "بریدن سر" پرولتاریا از طریق یک شکست خونین کارگران در پایتخت - برلین - مرکز سیاسی جنبش کارگری آلمان، قبل از اینکه مبارزات در دیگر ایالات بتواند به مرحله "بحرانی" واکنش نشان دهند.

مبارزه آشکار بین دو طبقه، بطوریکه هر کدام می کوشد تا قدرت خود را اعمال کند، هر کدام با تشکیلات و حاکمیت طبقاتی خود، تنها می تواند به شکل موقتی، بی ثبات و شرایط ناپایدار ظاهر گردد، زیرا "قدرت دوگانه" به جنگ داخلی ختم می گردد.

نیروهای ضد انقلاب

برخلاف موقعیت [انقلاب] روسیه در سال ۱۹۱۷، انقلاب آلمان با نیروهای دشمن از تمام جهان سرمایه داری مواجه بود. طبقه حاکمه دیگر از طریق جنگ امپریالیستی به دو دسته رقیب، منفک و جدا تقسیم نشده بود. به این ترتیب، انقلاب مجبور بود که نه فقط با بورژوازی آلمان، بلکه با نیروهای متحد آن نیز مقابله کند، آنها در کنار ساحل غربی رودخانه راین تجمع کرده بودند و آماده بودند به محض آنکه دولت آلمان کنترل خود را بر اوضاع اجتماعی از دست داد، مداخله نظامی کنند. ایالات متحده، که نسبتاً تازه وارد صحنه سیاسی شده بود، نقش "دموکراسی" را با کارت خود،

صدای انترناسیونالیستی

بصورت "حق تعین سرنوشت ملت ها"، بازی کرد و این کشور خود را بعنوان تنها ضامن صلح و رفاه وانمود می کرد. و همینطور تلاش می کرد، یک آلترناتیو برای انقلاب روسیه فرموله کند. بورژوازی فرانسه، به سهم خود وطن پرستی افراطی را دامن می زد، که با نفوذ در عمق خاک آلمان و به خاک و خون کشیدن پروسه انقلاب، می خواست از آن انتقام گیری نماید. بریتانیای کبیر بزرگترین قدرت جهانی روز، رهبری متحدین ضد انقلاب را بدست گرفته بود. بجای رفع تحریم ها، که در خلال جنگ به آلمان اعمال کرده بود، آنرا تشدید کرد. لندن تصمیم گرفته بود مادامیکه آلمان یک رژیم سیاسی مورد تائید دولت اعلیحضرت [بریتانیا] مستقر نکرده، از گرسنگی مردن را به جمعیت آلمان روا دارد.

در خود آلمان، محور مرکزی ضد انقلاب اتحاد بین دو نیروی عمده بود: سوسیال دموکراسی و ارتش. سوسیال دموکراسی «اسب تروا» در ترور سفید بود، که پشت خطوط دشمن طبقاتی را اداره می کرد، انقلاب را از داخل خرابکاری می کرد و با کمک قدرتهای باقی مانده از حزب کارگران سابق (و اتحادیه ها) برای ایجاد حداکثر آشفتگی و تضعیف روحیه تلاش میکرد. ارتش هم نیروهای مسلح را تدارک می کرد، اما همچنین بی باکی، تهور، توانایی استراتژیک از نشانی های آن بود.

در مقایسه با بی میلی و تردیدهای زیاد سوسیالیست هائی که بدور کرنسکی در سال ۱۹۱۷ در روسیه گرد آمده بودند، ضد انقلابیون حزب سوسیال دمکرات آلمان عاری از احساسات بودند! بی سازمانی توده افسران روسیه را هم باید با توانائی بیرحمی نخبگان نظامی پروسی مقایسه کرد. [۱]

در روزها و هفته های پس از انقلاب ماه نوامبر، این اتحاد از مرگ، حل دو مشکل عمده را پیش رو قرار داد. با توجه به فرو پاشی ارتش شاهنشاهی، [که هدفش] به هم جوش دادن هسته محکم، در یک نیروی جدید بود، ارتشی سفید از ترور. [این ارتش سفید] نیروی اولیه خود را از دو منبع اصلی دریافت می کرد، از لشکر افسران قدیمی و از افراد بی ریشه ای که از جنگ دیوانه شده بودند، کسانی که بیش از این نمی توانستند خودشان را با زندگی "غیر نظامی" وفق دهند. خود قربانیان امپریالیسم بودند، اما قربانیان وامانده، سربازان سابق که در جستجوی راهی برای نفرت کور خود بودند و می خواستند کسی به این خدمت شان دستمزدی پرداخت کند. این افسران اشرافی از جان گذشته، به لحاظ سیاسی تحت پوشش و مورد حمایت حزب سوسیال دمکرات آلمان بودند. عضوگیری شده و آموزش نظامی می دیدند تا به سربازان مزدور «فریکورپس» [I] برای ضد انقلاب تبدیل شوند، تا بعدا هسته جنبش نازی را تشکیل دهند.

این نیروهای نظامی با یک سری کامل از حلقه های جاسوسی و پروکاتور به دور هم جمع شده بودند و بوسیله حزب سوسیال دمکرات آلمان و پرسنل ارتش هماهنگ می شدند.

دومین مسئله چگونگی توجیه کاربرد ترور سفید برای کارگران بود. سوسیال دموکراتها این مشکل را حل کردند. بنام صلح به مدت چهار سال جنگ امپریالیستی را موعظه کرده بود. حالا بنام ممانعت از جنگ داخلی...، جنگ داخلی را موعظه کردند. آنها اظهار کردند که در اینجا کسی را مشاهده نمی کنیم که خواهان خونریزی باشد، بجز اسپارتاکوس! خون کارگران زیادی تا حالا در این جنگ بزرگ ریخته شده است، اما اسپارتاکوس برای خونریزی بیشتر تشنه است!

صدای انترناسیونالیستی

وسائل ارتباط جمعی روز نیز این دروغ شرم آور را پراکند که: اسپارتاکوس قتل و غارت می کند، سربازان را برای ضد انقلاب اجیر می کند و با نیروهای متحد همکاری می کند و از سرمایه داران پول می گیرد و برای برقراری دیکتاتوری تلاش می کند. حزب سوسیال دمکرات آلمان اسپارتاکیستها را به انجام کارهایی متهم می کرد که خود انجامشان میداد!

اولین تعقیب بزرگ و سازمانیافته از انسانها در قرن بیستم در یک کشور بسیار "متمدن" صنعتی در اروپای غربی مستقیماً بر علیه اسپارتاکیستها جهت گیری شده بود. در حالی که سرمایه داران و افسران ارشد نظامی، که ترجیح می دادند ناشناس باشند؛ جایزه خیلی بزرگی برای نابودی رهبران اسپارتاکوس تعیین کردند، حزب سوسیال دمکرات آلمان علناً در روزنامه های حزبی خواستار ترور لیکنخت و روزالوکزامبورگ شد. بر خلاف دوستان جدید بورژوا حزب سوسیال دمکرات آلمان، نه فقط بوسیله غریزه طبقاتی (بورژوائی) بلکه با تفکر استراتژیکی با نفرتی عمیقتر از سربازان مزدور «فریکورپس» در این کمپین توجیه شده بود.

بورژواری آلمان در آن لحظات اجازه نداد تا خود را با این تصور سطحی و زود گذر فریب دهد، که اسپارتاکوس فقط یک گروه کوچک و فرعی است. او می دانست که قلب پرولتاریا در آنجا می طپد و حاضر بود یک ضربه مهلک با آن بزند.

دسامبر ۱۹۱۸: اولین پیروزی برای کارگران

ضد انقلاب حمله خود را در ششم دسامبر در برلین سه جانبه آغاز کرد. مقرر اصلی «پرچم سرخ» روزنامه اسپارتاکیستها مورد یورش قرار گرفت. گروه دیگری از سربازان سعی در دستگیری رهبران ارگان اجرائی شوراهای کارگران که در جلسه بودند را داشت. همینطور قصد آنها برای نابود کردن شوراهای به اندازه کافی روشن بود: در گوشه دیگر، گروه دیگری از سربازان آماده خدمت، از ابرت می خواستند هیئت اجرائی شوراهای غیر قانونی اعلام کند. و تظاهرات اسپارتاکیستها در نزدیکی مرکز شهر یک کمین بود، با ۱۸ نفر کشته و ۳۰ نفر زخمی. شجاعت پرولتاری، قوه ابتکار و خلاقیت کارگران از بدتر شدن شرایط ممانعت بعمل آورد. رهبران هیئت اجرائی شوراهای توانست برای سربازان در باره این اقدامات سخنرانی کند، ضمن آنکه گروهی از اسیران جنگی روسیه که از پشت برف مرکز شهر، بالا می آمدند، توانستند در کمال تعجب و با غافلگیری مسلسل چی ها در مرکز شهر با دستان خالی بر آنان غلبه کرده و آنان را شکست دهند. [۲]

روز بعد تلاش شد تا کارل لیکنخت را در محل کار او در «پرچم سرخ» دستگیر کنند یا بزدند و بکشند، تصادفاً خونسردی او جاننش را نجات داد.

این اقدامات باعث شکل گیری اولین تظاهرات عظیم همبستگی پرولتاریای برلین با اسپارتاکیستها شد. از این زمان به بعد تمام تظاهرات اسپارتاکیستها مسلح بود و بوسیله کامیون هایی که در سقف آن مسلسل نصب شده بود همراهی می شد. در همان زمان، علیرغم شدت تحریکات، با پایان ماه نوامبر یک موج عظیم اعتصاب به راه افتاد، که مرکز آن در محیطهای صنایع سنگین در «سیلیسیای شمالی» و «روهر» واقع بود.

صدای انترناسیونالیستی

هدف بعدی ضد انقلاب «نیروی دریائی مردمی» بود، ملوانان مسلحی که از بنادر ساحلی، برای گستراندن انقلاب به پایتخت آمده بودند. حضور آشکار آنها، باعث تحریک مقامات بود، علاوه بر آن، آنها قصر مقدس پادشاه پروس را اشغال کرده بودند. [۳] این دفعه حزب سوسیال دمکرات آلمان زمینه را بدقت آماده کرد. آنها منتظر نتیجه کنگره ملی شدند، که در حمایت از تحویل قدرت به دولت سوسیال دمکرات و مجلس ملی آینده بود. رسانه های ارتباط جمعی در کمپین شان ملوانان را به غارتگری و غارت متهم میکردند. اسپارتاکیستهای جنایتکار!

در صبح روز ۲۴ دسامبر، شب عید کریسمس، دولت به ۲۸ نفر از ملوانان در قصر و ۸۰ نفر از همقطاران آنها در ساختمان جنب قصر التیماتوم داد. [۴] تسلیم بی قید و شرط. پادگانی که به لحاظ نظامی خوب مسلح نبود، عهد کرد که تا آخرین نفر مبارزه خواهد کرد. دقیقاً ده دقیقه بعد (حتی برای تخلیه زنها و بچه ها از ساختمان دیگر زمانی نبود) غرش توپ ها شروع شد و شهر بزرگ را بیدار کرد.

"علیرغم سرسختی ملوانان، بخاطر تسلیح نامناسب، اگر در هر جای دیگری سنگر گرفته بودند، نبرد باخته شده بود اما در مرکز برلین نبرد در گرفت. در جریان نبرد، کاملاً شناخته شد که، رودخانه ها، تپه ها، مشکلات جغرافیایی، نقش خیلی مهمی را ایفا کردند. در برلین مشکلات جغرافیایی نقش انسانی بازی کرد.

وقتی که توپ ها، با تکبر و دهان باز به غرش در آمدند، آنها مردم غیر نظامی را از خواب بیدار کردند، کسانی که سراسیمه فهمیدند که توپ ها چه می گویند. [۵]

بر خلاف انگلستان یا فرانسه، سلطنت در آلمان مدت زیادی نبود که متمرکز شده بود. [و باز هم] بر خلاف لندن یا پاریس، برلین بصورت کلان شهر، تحت نظارت یک نقشه دولتی در نیامده بود. مانند دره «روهر» شبیه یک رشد سرطانی را کرده بود. نتیجه آن شده بود که منطقه دولتی از سه طرف با یک "کمربند قرمز" از محلات بزرگ کارگری محاصره شده بود. [۶] کارگران مسلح برای دفاع از ملوانان به صحنه هجوم آوردند. زنان طبقه کارگر و بچه ها در میان تفنگ ها و هدف ایستاده بودند، [آنها] فقط به جسارتشان، شوخ طبعی و توانایی متقاعد سازی شان مسلح بودند. سربازان سلاح هایشان را به زمین انداختند و افسران خود را خلع سلاح نمودند.

روز بعد عظیمترین تظاهرات بعد از نهم نوامبر در پایتخت، مرکز شهر را تسخیر کرد - این دفعه بر علیه حزب سوسیال دمکرات آلمان و در دفاع از انقلاب. در همان روز یک گروه از کارگران مرکز اداری «به پیش» روزنامه روزانه حزب سوسیال دمکرات آلمان را اشغال نمودند. شکی نیست که این حرکت نتیجه خشم عمیق پرولتاریا بود. برای چند دهه «به پیش» سخنگوی طبقه کارگر بود - تا اینکه رهبری حزب سوسیال دمکرات آلمان در خلال جنگ جهانی آنرا ربود. و در حال حاضر ننگین ترین و متقلب ترین ارگان ضد انقلاب شده بود.

حزب سوسیال دمکرات آلمان بلافاصله امکان بهر برداری از این موقعیت را برای یک تحریک جدید آغاز کرد و کمپین خود تحت عنوان "حمله به آزادی مطبوعات" را شروع کرد. اما «اوبلوت»، نمایندگان انقلابی، به شعبه مرکزی «به پیش» شتافتند تا گروه اشغال کننده را متقاعد

صدای انترناسیونالیستی

کنند با یک تاکتیک خردمندانه بطور موقتی عقب نشینی کنند تا از یک رو در رویی زود رس اجتناب کنند.

سال با یک تظاهرات از عزم انقلابی به پایان رسید: تدفین یازده نفر از ملوان که در نبرد مارستال جان باخته بودند. در همان روز حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان همکاری خود را با دولت ائتلافی حزب سوسیال دمکرات آلمان ترک کرد. و زمانیکه دولت ابرت با ایده فرار از پایتخت بازی میکرد، کنگره موسس حزب کمونیست آلمان شروع شد.

مسئله «ایش هورن» و اشغال مجدد «به پیش»

حوادث دسامبر ۱۹۱۸ نشان داد که تثبیت عمیق انقلاب آغاز شده بود. طبقه کارگر در اولین تقابل از دوران جدید از طریق شجاعت در واکنش یا تاکتیک عاقلانه عقب نشینی خود، پیروز شد. حزب سوسیال دمکرات آلمان حداقل شروع به افشای ماهیت ضد انقلابی خود در مقابل طبقه بمثابه کل کرده بود. بسرعت معلوم شد که استراتژی تحریک و تهیج بورژوازی دشوار بوده و حتی خطرناک است.

با تکیه به دیوار، طبقه حاکم از اولین زدوخوردهای خود به روشنی چشمگیری درس گرفت. [طبقه حاکم] دریافت که مستقیماً و به شکل گسترده هدف قرار دادن سمبل و سیمای مشخص انقلاب - اسپارتاکوس، بالعکس می تواند تحریک همبستگی تمام طبقه کارگر را با رهبری شوراهای کارگران یا ملوانان، به وجود بیاورد. بهتر است به چهره های کوچکتر حمله شود، کسانی که فقط حمایت بخشی از طبقه را به دنبال دارند، چیزی که می توانست به تقسیم کارگران در پایتخت و جدا کردن آنها از سایر بخش های کشور بینجامد. چنین چهره ای «امیل ایش هورن» بود؛ کسیکه به جناح چپ حزب سوسیال دمکرات آلمان تعلق داشت. یک تغییر ناگهانی در سرنوشت، این مرد را رئیس پلیس برلین کرده بود، یکی از تناقضاتی که هر انقلابی می تواند بوجود آورد. در این شغل، او به توزیع سلاح بین جنگجویان کارگران پرداخت. به این ترتیب او یک تحریک برای طبقه حاکم شده بود. هدف قرار دادن او می توانست به جلا دادن نیروهای ضد انقلاب که همچنان پس از شکست اولیه آنها در حال تزلزل بودند، کمک کند. در همان زمان، دفاع رئیس پلیس از کارگران منجر به ابهامی برای بسیج نیروهای انقلابی شد!

اما ضد انقلاب دومین مرحله دامن زدن به تحریکات را در آستین داشت، برای شقه شقه و مردد کردن طبقه کارگر دیگر به قوه بالفعل و ابهام بیشتری نیاز نداشت. این موقعیت از دید رهبری حزب سوسیال دمکرات آلمان پنهان نمانده بود، که اشغال کوتاه مدت دفتر «به پیش» کارگران سوسیال دموکرات را شوکه کرده بود. بسیاری از کارگران از محتوای این روزنامه شرمسار بودند؛ اما چیزی که آنها را نگران کرده بود موضوعی دیگری بود: شیخ درگیری نظامی، بین کارگران سوسیال دموکرات و کارگران کمونیست - این موضوع که بوسیله حزب سوسیال دمکرات آلمان با رنگهای پر زرق و برق آراسته می شد - [چرا که ادعا میکرد] ممکن بود پیامدهای اشغال چنین دفاتری باشد. بار این نگرانی از همه سنگین تر بود - رهبری حزب سوسیال دمکرات آلمان این را به خوبی میدانست، چرا که آنها از یک نگرانی واقعی پرولتری برای دفاع از وحدت طبقه توجیه شده بودند.

صدای انترناسیونالیستی

تمام ابزار آلات تحریک دوباره به حرکت انداخته شده بود. کلی دروغ ساخته شد: «ایش هورن» فاسد است، جنایتکار است؛ مزدور روسیه است، کودتای ضد انقلابی را تدارک می بیند!

التیماتوم: «ایش هورن» باید فوراً استعفا دهد یا اینکه با زور برکنار شود!

نمایش نیروی بی رحم: این بار ۱۰۰۰۰ نفر سرباز به مرکز شهر ارسال شده بود. ۸۰۰۰۰ نفر نیز به حومه کشیده شده بود. اینها شامل بخش های ممتاز ژنرال مارکر با انضباط عالی بودند، یگان پیاده، و یک "تیپ آهنین" از ساحل، شبه نظامیان از نواحی بورژوازی و اولین دسته از سربازان مزدور «فریکورپس». همچنین نیروها شامل "گارد جمهوری" و نیروی مسلح ملیشای حزب سوسیال دمکرات آلمان و یک یگان مهم مشروط که مستقیماً از سوسیال دمکرات ها هواداری می کرد، بودند.

تله آماده بسته شدن بود.

دام مهلک ژانویه ۱۹۱۹

همانگونه که بورژوازی انتظار داشت، حمله بر علیه «ایش هورن» نیروهائی را که در پایتخت از انقلابیون هواداری می کردند، بسیج نکرد. حتی باعث برانگیختن کارگران دیگر ایالتها هم نشد، که در آنجا نام «ایش هورن» ناشناخته بود. [۷]

اما بخشی از شرایط جدید تعجب همگان را برانگیخت. عکس العمل پرولتاریای برلین گسترده و نیرومند بود. یکشنبه ۵ ژانویه ۱۵۰۰۰۰ نفر به خواست انقلابیون «اوبلوت» [۸] در مقابل دفتر فرماندهی پلیس در محل الکساندر تظاهرات کردند. روز بعد، حدود نیم میلیون نفر از کارگران با در اختیار داشتن ابزارکار، مرکز شهر را تصرف کردند. این کارگران آماده مبارزه و مردن بودند. آنها بفوریت فهمیدند که نه «ایش هورن» بلکه دفاع از انقلاب موضوع واقعی است.

اگرچه ضد انقلاب توسط این قدرت پاسخ گرفت، [اما] ضد انقلاب بقدر کافی عاری از احساس بود که ادامه نقشه را به پیش ببرد. بار دیگر دفتر روزنامه «به پیش»، به اضافه دفتر چندین روزنامه دیگر، در مرکز شهر اشغال شد. این دفعه ماموران پروکاتور از اداره پلیس ابتکار عمل را در دست داشتند. [۹]

حزب کمونیست جوان آلمان بلافاصله به طبقه کارگر هشدار داد. در اعلامیه و در مقاله صفحه اول روزنامه «پرچم سرخ»، علیرغم اینکه هنوز لحظه قیام مسلحانه فرا نرسیده بود از کارگران خواستند نمایندگان جدید برای شوراهای خود انتخاب کنند و خود را مسلح کنند. چنین قیامی محتاج به یک رهبری متمرکز در سطح کل کشور بود. این [قیام] فقط میتوانست توسط شوراهای کارگری ارائه شود که در سلطه انقلابیون باشد.

در غروب پنجم ژوئیه، رهبران انقلابیون بمنظور گفتگو و رایزنی در مقر «ایش هورن» دورهم جمع شدند. در حدود ۷۰ نفر از «اوبلوت» در آنجا حاضر بودند، که تقریباً ۸۰ درصد از آنها از هواداران متعلق به جناح چپ حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان بودند و بقیه متعلق به هواداران حزب کمونیست آلمان بودند. اعضای کمیته مرکزی تشکیلات برلین حزب سوسیال دمکرات مستقل

صدای انترناسیونالیستی

آلمان و همچنین دونفر از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان: کارل لیبکنخت و ویلیام پیک حضور داشتند.

در اول، نمایندگان سازمانهای کارگری، مطمئن نبودند که چگونه باید واکنش نشان دهند. با دریافت گزارشهای رسیده، فضای الواقع چون برق، تغییر کرد. این گزارشها مربوط به اشغال مسلحانه روزنامه های محلی و آماده گی ادعائی پادگان های مختلف برای پیوستن به یک قیام مسلحانه بود. لیبکنخت اعلام کرد که، اکنون در این شرایط، نه تنها دفع کردن حمله به «ایش هورن» بلکه قیام مسلحانه ضروریست.

از این نشست مهیج شاهدین عینی گزارش دادند که مداخله لیبکنخت یک نقطه عطف مهلکی را تشکیل داد. در طول دوران جنگ، لیبکنخت یک قطب نمای سیاسی و وجدان اخلاقی آلمان و حتی پرولتاریای جهان بود. حالا در این لحظه دشوار انقلاب او رهبری و هدایتگری خود را از دست داد. از همه مهمتر، او راه را برای «مستقل ها» که هنوز نیروی سیاسی غالب بودند، مهیا کرد. [مستقلها] فاقد پرنسیپ های روشن و [بدون هیچ] چشم انداز روشن بلند مدت و عاری از اعتماد عمیق به منافع پرولتاریا بودند، جریان "مستقل ها"، تحت فشار شرایط آبی به تلو تلو خوردن و به این ترتیب به سازش با طبقه حاکم محکوم شده بود. اما سوی دیگر سکه "میانه گرائی"، نه به منظور قرار دادن تصمیم انقلابی خود برای ثبت [در تاریخ] بلکه احساس نیاز قوی به مشارکت در هر زمانی که معلوم نیست "اقدام" در دستور کار هست [یا نه].

"حزب مستقل هیچ برنامه روشن سیاسی نداشت، هیچ چیزی فراتر از نیت خود بجزء عقیده بر سرنگونی دولت «ابرت - شایدمن» نداشت. در این کنفرانس، تصمیمات در دست مستقل ها بود. و در اینجا مشخص شد که بخصوص چهره های مردد، کسانی که در کمیته حزب در برلین نشسته اند، کسانی که معمولا دوست ندارند خود را در معرض خطر قرار بدهند، اما در همان زمان همیشه خواهان شرکت در هر مسئله ای هستند، نشان دادند که وحشی ترین فریادها هستند [در حالی که]، خود را با "انقلابی" ترین منش های ممکن معرفی می کردند". [۱۰]

مطابق گفته ریکارد میلر، وضعیت در نتیجه به نوعی رقابت بین رهبری حزب سوسیال دمکرات آلمان و نمایندگان حزب کمونیست آلمان تبدیل شد.

"حالا مستقل ها می خواستند جرات خود را نشان دهند و در نتیجه اهداف پیشنهادی بالاتر از پیشنهادات لیبکنخت ارائه دادند. آیا لیبکنخت می توانست در مواجهه با آتش «انقلابی» که از این «عناصر سست و مردد» شعله می کشید، خودش را مهار کند؟ چیزی که هرگز در ماهیت او نبود".

هشدار کسانی مانند نمایندگان سربازان که در باره آماده گی نیروهای نظامی برای جنگیدن شک و تردید داشتند، شنیده نشد.

"ریکارد میلر با صدای بلند و با تندترین کلام بر علیه هدف پیشنهادی مبارزه برای سرنگونی دولت صحبت کرد. او اظهار داشت، پیش شرط سیاسی و نظامی وجود ندارد. جنبش در سرتاسر کشور، روز به روز در حال گسترش است، بنابراین بزودی شرایط سیاسی، نظامی و روانی مبارزه برای تسخیر قدرت نائل خواهد شد. عمل بیش از موعد و ایزوله شده در برلین، توسعه بیشتر انقلاب را

صدای انترناسیونالیستی

در معرض خطر قرار می‌دهد. او تنها با دشواری توانست علیرغم اعتراضات از هر سو، نگرش خود را در رد [مواضع پیشنهادی] ارائه دهد.

«پیک»، بعنوان نماینده کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان به تنهایی بر علیه ریکارد مولر صحبت کرد و با کلامی بسیار قطعی خواهان رای‌گیری برای شروع مبارزه شد». [۱۱]

سه تصمیم مهم به رای گذاشته شد و بتصویب رسید. فراخوان برای اعتصاب عمومی به اتفاق آرا تصویب شد و دو درخواست دیگر یعنی سرنگونی دولت و تداوم اشغال دفاتر روزنامه، تقریباً با اکثریت آراء اما با مخالفت ۶ رای به تصویب رسید. [۱۲]

"کمیته موقت عملیات انقلابی" با حضور ۵۳ نفر عضو و سه هیئت‌مدیره، لیبکنخت، لیبور، شولز، تشکیل شد.

حالا پرولتاریا در دام گرفتار شده بود.

به اصطلاح هفته اسپارتاکوس

حالا چیزی که می‌خواست بشود یعنی هفته‌ای از نبرد خونین در برلین، بوجود آمد. بورژوازی آن را "هفته اسپارتاکوس" نامید: حنثی کردن "کودتای کمونیستی" توسط "قهرمانان آزادی و دموکراسی". سرنوشت [انقلاب] آلمان و انقلاب جهانی به طور عمده در این هفته، از ۵ ژانویه تا ۱۲ ژانویه گرفته شد.

صبح روز بعد از تشکیل کمیته انقلابی، اعتصاب عمومی، تقریباً سراسر شهر را فرا گرفت. حتی کارگران بیشتری نسبت به روز قبل به خیابانها سرازیر شده بودند و بسیاری از آنها مسلح نیز بودند. اما ظهر همه‌امیدها به حمایت فعال پادگانها [از کارگران] نقش بر آب شد. حتی واحدهای ملوانان، اسطوره‌های زندگی، خود را بی طرف اعلام کردند و تا آنجا پیش رفتند که بدنبال دستگیری نماینده خود «دورنباخ» شدند، چیزی که آنها اظهار می‌کردند، بدلیل مشارکت غیر مسئولانه او در فراخوان دادن به قیام است. بعد از ظهر همان روز، ملوانان «واحدهای نیروی دریائی مردمی» کمیته انقلابی را در جایی که از آن حمایت بدنبال داشت، اخراج کردند. به طور مشابه، اقدامات مشخص انجام شده برای عزل کردن دولت کنار گذاشته شد یا حتی صرف نظر شد، از آنجائیکه هیچ قدرت مسلح قابل روئیتی پشت سر آنها وجود نبود! [۱۳]

سراسر روز توده‌ها در خیابانها بودند، منتظر راهنمایی‌های بیشتری از طرف رهبرانشان بودند. اما چنین راهنمایی‌هایی ارائه نشد. هنر اجرای موفقیت‌آمیز اقدامات توده‌ای، در تمرکز و جهت دادن انرژی‌ها بطرف هدف می‌باشد، که ماورای نقطه عزیمت قرار دارد، زمانی که در آن شرکت کنندگان احساس موفقیت جمعی و قدرت می‌کنند، باعث پیشرفت جنبش توده‌ای است. در چنین موقعیتی، فقط تکرار اعتصابات و تظاهرات توده‌ای روزهای قبل کافی نیست. یک چنین گامی میتوانست به جلو باشد که، بعنوان مثال: محاصره و آژیتاسیون سربازخانه‌ها به منظور جلب حمایت سربازان به مرحله جدیدی از انقلاب، خلع سلاح افسران و شروع به مسلح کردن خود کارگران به شکل گسترده. [۱۴] اما کمیته انقلابی خود گمارده انجام چنین اقداماتی را پیشنهاد نداد، نه اینکه حداقل قبلاً چنین پروسه‌ای از عمل را مطرح کرده بود، عملی که خیلی رادیکال بود ولی مناسبانه

صدای انترناسیونالیستی

غیر واقعی بود. در خواست هیچ چیزی کمتر از قیام مسلحانه، خیلی عینی است اما اقداماتی به مراتب کمتر جذاب، می توانست همچون نا امیدی، یاس و عقب نشینی تعبیر شود. کمیته با پرولتاریا در کنار آن، زندانی گمراهی خود شدند، رادیکالیسم تهی.

رهبریت حزب کمونیست آلمان هنگامیکه اخبار پیشنهادی در باره قیام را دریافت کرد وحشت زده شد. بویژه روزا لوکزامبورگ و لئو جوچس، لیبکنخت و پیک را متهم نمودند که هفته قبل نه تنها تصمیمات کنگره حزبی را، بلکه برنامه خود حزب را ترک کرده اند. [۱۵]

اما امکان لغو این اشتباهات نمی توانست وجود داشته باشد و همانگونه که هنوز هم موضوع همان ساعت نبود. سیر حوادث، حزب را در برابر یک معضل وحشتناک قرار داد: چگونه پرولتاریا را از دامی که در آن گرفتار شده بود به بیرون رهبری کرد؟

این وظیفه بمراتب سخت تر از مهارت بلشویک ها بود که در جریان مشهور "روزهای ژوئیه" در سال ۱۹۱۷ در روسیه، هنگامی که حزب موفق شد به طبقه کمک کند، تا به دام مقابله زودرس نظامی نیفتد.

شگفت آور، پاسخ متناقضی است که حزب تحت عزم روزا لوکزامبورگ با اصرار بدان دست یافت، به شرح زیر است. حزب کمونیست آلمان مصمم ترین مخالف انقلاب مسلحانه تا آن زمان، حالا باید با حرارت بیشتری پیشکسوت انقلاب مسلحانه شود. این هم بخاطر یک دلیل است. گرفتن قدرت در برلین تنها راه جلوگیری از قتل عام خونینی بود که برای بریدن سر پرولتاریای آلمان داشت، شکل می گرفت. هنگامیکه این خطر برطرف می شد، کارگران برلین می توانستند این مسئله را بررسی کنند یا اینکه در حالت مناسبی عقب نشینی کنند تا اینکه انقلاب در سراسر کشور به مرحله بلوغ برسد.

کارل رادک، فرستاده حزب روسیه در مخفیگاه خود در برلین، البته یک آلترناتیو دیگری پیشنهاد داد، عقب نشینی فوری، در حالیکه اسلحه های خود را حفظ کرده اند، اما در صورت لزوم حتی آنها را تسلیم کنند. اما طبقه بمفهوم کل هنوز فاقد نیروی مسلح بود. مشکل این بود که سیمای "غیردموکراتیک" "کودتای" کمونیستی به دولت، بهانه لزوم این حجامت را داد. هیچ عقب نشینی از مبارزان نمی توانست مانع این مسئله شود!

البته اقدام پیشنهاد شده توسط روزا لوکزامبورگ بر اساس این تجزیه و تحلیل بود که موازنه نیروی نظامی در پایتخت به نفع پرولتاریا نیست. و در واقع: اگر ششم ژانویه، بلافاصله [امید] کمیته انقلابی را به سربازان "خود"، نقش بر آب کرد، بزودی روشن شد که ضد انقلاب هم اشتباه محاسبه کرده بود. گارد جمهوری و یگانهای که از حزب کمونیست آلمان هواداری می کردند، حالا به سهم خود، از استفاده از نیروی نظامی بر علیه کارگران انقلابی، امتناع می کردند. هم ریکارد میلر انقلابی هم گستاو نوسکه ضد انقلابی، در بیان علت حوادث، بعدها صحت تجزیه و تحلیل روزا لوکزامبورگ را تأیید کردند. از نقطه نظر نظامی، توازن قوا در ابتدای هفته، بنفع طبقه کارگر بود.

اما مسئله تعیین کننده، نه توازن نیروهای نظامی، بلکه توازن نیروهای سیاسی بود. و این در مقابل پرولتاریا بود، به این دلیل ساده که وزن رهبری جنبش هنوز در دست "مرکزها" و عناصر مردد

صدای انترناسیونالیستی

قرار داشت و نه هنوز در دست کسانی که انقلابیون پیگیر بودند. مطابق با درک مارکسیستی "هنر قیام"، خیزش مسلحانه آخرین مرحله، در روند اجرای انقلاب است، که صرفاً آخرین پست های مقاومت را جاروب می کند.

پی بردن به اینکه در یک تله، چگونه باید مانور داد [حیاتی است]، کمیته موقت، بجای مسلح کردن کارگران، شروع به مذاکره با دولتی کرد که اندکی پیش سرنگونی آن را اعلام کرده بود، حتی بدون اینکه بداند برای چه چیزی می خواهد مذاکره کند. با توجه به این نگرش در کمیته، در دهم ژانویه، حزب کمونیست آلمان لیکنخت و پیک را مجبور به استعفا از کمیته کرد. اما صدمه، قبلاً زده شده بود. سیاست مصالحه، پرولتاریا را فلج کرد، تمام شک و تردید ها را رو کرده بود. کارگران صنایع بزرگ برای محکوم نمودن حزب سوسیال دمکرات آلمان به صحنه آمده بودند، اما لیکنخت و "اسپارتاکیست ها" خواستار دوباره آشتی بین "حزب سوسیالیست" بودند.

در این زمان وقتی که ضد انقلاب در حال "تلو تلخوردن" بود، نوسکه سوسیال دمکرات روز را نجات داد. او در حالیکه، وانمود میکرد برای بدست آوردن زمان مذاکره می کند، اظهار داشت: "کسی باید سگ شکاری باشد. منم از پذیرفتن مسئولیت هراسی ندارم." سوسیال دمکراتها اکنون آشکارا افسران، محصلین و میلیشیای بورژوازی را برای به خون کشیدن مقاومت پرولتاریا فرا می خواندند. با تقسیم شدن کارگران و از دست رفتن روحیه آنها، راه برای وحشیانه ترین ترور سفید، باز شد. این جنایت شامل بمباران ساختمانها با توپخانه، قتل زندانیان و حتی نمایندگان مذاکره کننده، بدنام و زجر کش کردن کارگران، حتی سربازانی که دست دوستی با انقلابیون داده بودند، تجاوز به زنان و بچه ها در محلات کارگری، هتک حرمت اجساد مرده، بلکه همچنین شکار سیستماتیک و به قتل رساندن انقلابیونی چون روزا لوکزامبورگ و کارل لیکنخت نیز می شد. ما به ماهیت و اهمیت این ترورها در آخرین مقاله از سری مقالات بر خواهیم گشت.

اعتصاب انقلابی توده ای در ژانویه و مارس ۱۹۱۹

در مقاله مشهوری که در «پرچم سرخ» در ۲۷ نوامبر ۱۹۱۸ با عنوان "دوزخ در حرکت" منتشر شد، روزا لوکزامبورگ آغاز دوره جدیدی را در انقلاب اعلام کرد: اعتصاب توده ای. بزودی [محتوای مقاله] به شیوه قابل توجهی توسط شرایط مورد تأیید قرار گرفت. شرایط مادی مردم با پایان جنگ ترقی نکرد. مسئله خلاف آن شد. تورم، اخراج، بیکاری جمعی، کارهای کوتاه مدت و سقوط دستمزدهای واقعی، بیچارگی را برای میلیون ها نفر کارگر، مامورین دولتی و همچنین لایه بزرگی از طبقه متوسط ایجاد کرد. فقر مادی به طور فزاینده [نه فقط]، بلکه همچنین ناامیدی تلخ از نتیجه انقلاب نوامبر، توده ها را مجبور کرد تا از خود دفاع کنند. شکم خالی آنها، استدلال قدرتمندی در برابر ادعائی مبنی بر مزایای دموکراسی بورژوائی جدید بود. موج اعتصابات موفق بخصوص در سه ماهه اول سال ۱۹۱۹ سراسر کشور را فرا گرفت. فراتر از مراکزی که از جنبش سوسیالیستی سنتی سازمان یافته مانند برلین، بنادر ساحلی و یا با تمرکز مهندسی و بخش هائی با تکنولوژی بالا بودند [۱۶]، بخشهای کم تجربه سیاسی پرولتاریا نیز به روند انقلابی کشیده شدند. اینها شامل کسانی بودند که روزا لوکزامبورگ در جزوه خود اعتصاب توده ای در ۱۹۰۶ از آنها بعنوان "لایه های برده" نام برده بود. [۱۷] اینها بویژه لگدمال شده ترین بخش از طبقه بودند، کسانی که بسختی از تحصیل سوسیالیستی بهره ای برده بودند و کسانی که نگاهشان به سوسیال

صدای انترناسیونالیستی

دموکراتها و کارکنان اتحادیه های کارگری همانند دوره قبل از جنگ بود. روزا لوکزامبورگ، پیش بینی کرده بود که آنها نقش برجسته ای در مبارزات آینده برای سوسیالیسم بازی خواهند کرد.

و حالا آنها آنجا بودند. به عنوان مثال، میلیونها نفر از کارگران معادن، فلز و نساجی که در مناطق صنعتی پائین تر «راین» و «وستفالیان»، ساکن بودند. [۱۸] در آنجا، مبارزات تدافعی طبقه کارگر بزودی با همکاری وحشیانه کارفرمایان، گارد مسلح کارخانه ها، اتحادیه های کارگری و دسته های «فریکورپس» روبرو شد. اولین تقابلهای تبلور دو خواست اصلی جنبش اعتصابی بود، که در کنفرانس نمایندگان از تمام مناطق در اول فوریه در "ایسن" فرموله شده بود: تمام قدرت به دست شورای های کارگران و سربازان! ملی کردن کارخانه ها و معادن!

وضعیت، زمانی که نظامی ها تلاش نمودند شورای سربازان را خلع سلاح و منحل کنند، متشنج شد. ۳۰۰۰۰ نفر از سربازان «فریکورپس» برای اشغال «روهر» فرستاده شد. در ۱۴ فوریه، شوراهای کارگران و سربازان فراخوانی برای اعتصاب عمومی و مقاومت مسلحانه صادر کرد. در بعضی از مناطق عزم کارگران برای بسیج خیلی عظیم تر از دسته های سربازان مزدور سفید که حتی جرئت حمله نداشتند، بود. خشم بر علیه حزب سوسیال دمکرات آلمان که علنا از یورش نظامی و محکوم نمودن اعتصابات حمایت می کرد، وصف ناپذیر بود. به حدی که در ۲۵ فوریه شوراهای که بوسیله نمایندگان کمونیست حمایت می شد - تصمیم گرفتند که به اعتصابات پایان دهند. متأسفانه، درست در چنین لحظاتی بود که در مرکز آلمان شروع شد! رهبریت می ترسید که کارگران به معادن سرازیر شوند یا اینکه به کارگران سوسیال دمکراتیک حمله کنند. [۱۹] در حقیقت، کارگران درجه بالائی از نظم و انضباط را نشان دادند، و یک اقلیت بزرگی هم در رابطه با برگشت کارگران بر سر کار فراخوان می دادند - اگرچه با آنها موافق نبودند.

دومین اعتصاب توده ای عظیم در اواخر ماه مارس آغاز شد و علیرغم سرکوب دسته جات «فریکورپس» چندین هفته طول کشید.

"بزودی مشخص شد که رهبری حزب سوسیال دموکرات و اتحادیه کارگری نفوذ خود را بر روی توده ها از دست داده است. قدرت جنبش انقلابی در ماههای فوریه و مارس در بستر استفاده از سلاح نظامی نبود بلکه در این امکان بود که پایه های اقتصادی دولت بورژوا- سوسیالیست را از طریق فلج کردن مهم ترین مناطق تولیدی از بین ببرد (...). بسیج نظامی بزرگ، تسلیح بورژوازی، وحشیگری نظامی، نمی توانست این قدرت را بشکند، نمی توانست به کارگران اعتصابی فشار بیاورد که به سر کارهایشان برگردند." [۲۰]

مرکز دومین اعتصاب بزرگ توده ای در منطقه شناخته شده، مرکز آلمان قرار داشت. [۲۱] در آنجا، جنبش اعتصابی در اواسط فوریه نه تنها در پاسخ به فقر و سرکوبی بلکه همچنین در همبستگی با قربانیان سرکوب در برلین و اعتصابات در «روهر» و «راین» گسترده شد. همانطور که در منطقه دومی، جنبش، نیروی خود را از طریق هدایت شورای کارگری و سربازی، جایکه سوسیال دموکراتها بسرعت در حال از دست دادن نفوذ خود بودند، کسب می کرد.

در حالی که در منطقه «روهر» کارکنان صنایع سنگین تسلط داشتند، در اینجا [راین]، جنبش نه تنها معدنچیان بلکه همچنین هر حرفه و شاخه ای از صنعت را فراگرفته بود. برای اولین بار از زمان

صدای انترناسیونالیستی

آغاز انقلاب، کارگران راه آهن به کارگران پیوستند. این از اهمیت ویژه ای بود. یکی از اولین اقدامات دولت ابرت در پایان جنگ در واقع افزایش قابل ملاحظه دستمزدها در راه آهن بود. بورژوازی نیاز داشت که این بخش را "خنثی" کند تا بتواند تیپ های ضد انقلابی خود را از این طرف آلمان به آنطرف برساند. حالا برای اولین بار این امکان به چالش کشیده شد.

چیزی برجسته تر از این نبود که سربازان از پادگانها بیرون آمدند تا از اعتصاب کننده ها حمایت کنند. مجلس ملی که از دست کارگران برلین فرار کرده بود، به «وایمار» رفت تا اجلاس پارلمانی خود را در آنجا برگزار کند. در گرماگرم مبارزات تند طبقاتی و خشم سربازان به آنجا رسید. و مجبور شد تا در پشت سنگر مسلسل ها و یگان توپخانه جلسه خود را برگزار کند. [۲۲]

اشغال گزینشی شهرها بوسیله «فریکورپس»، جنگ های خیابانی را در «هال»، «مرش بورگ» و «زیتز» برانگیخت، چنانچه ریکارد مولر مطرح کرد، انفجار خشم توده ها "به نقطه ای از جنون رسید". همانطور که در منطقه «روهر»، عملیات نظامی نتوانست، جنبش اعتصابی را بشکند.

در خواست نمایندگان کارخانه ها برای اعتصاب عمومی در ۲۴ فوریه، یکی دیگر از پیشروی های بسیار مهم را فاش ساخت. این مسئله به اتفاق آراء توسط نمایندگان، منجمله نمایندگان حزب سوسیال دمکرات آلمان مورد حمایت قرار گرفت. به سخن دیگر: سوسیال دموکراسی حتی کنترل خود بر اعضایش را هم از دست می داد.

"از همان حله شروع، اعتصاب به حداکثر درجه گسترش یافت. بیشتر از این احتمال تشدید یافتن وجود نداشت، مگر اینکه از طریق قیام مسلحانه، که اعتصاب کنندگان آنرا نفی کردند و حکایت از بی معنی بودن آن بود. تنها راه برای موثر کردن اعتصابات از طریق کارگران برلین بود." [۲۳]

نتیجه این بود که به کارگران برلین برای پیوستن به آنها فراخوان دادند، در واقع برای اینکه رهبری جنبش را که در مرکز آلمان و منطقه روهر و راین زبانه می کشید، بدست بگیرند.

کارگران برلین، علیرغم شکستی که بر آنها تحمیل شده بود بطور شایسته ای که می توانستند پاسخ دادند. آنجا، مرکز ثقل از خیابانها به مجامع توده ای تغییر یافته بود. بحث و جدلهایی که در محل کارخانه ها، ادارات، سربازخانه ها واقع می شد، بطور مداوم نفوذ حزب سوسیال دمکرات آلمان را کاهش می داد و تعداد نمایندگان آنرا در میان شوراها پایین می آورد. تلاش حزب نوسکه برای خلع سلاح کردن سربازان و از بین بردن سازمانهای خود، فقط این پروسه را تشدید کرد. مجمع عمومی شوراهای کارگران در برلین در ۲۸ فوریه، به کل پرولتاریا برای دفاع از سازمانهای خود و آمادگی برای مبارزه فراخوان داد. کوشش های حزب سوسیال دمکرات آلمان برای ممانعت از این قطعنامه بوسیله نمایندگان خود عقیم ماند.

این مجمع، کمیته اجرایی خود را دوباره انتخاب کرد، حزب سوسیال دمکرات آلمان اکثریت خود را از دست داد. در انتخابات بعدی این ارگان در ۱۹ آوریل، تعداد نمایندگان حزب کمونیست آلمان به همان میزان نمایندگان حزب سوسیال دمکرات آلمان بود. در شوراهای برلین، جریان به نفع انقلابیون بود. [۲۴]

صدای انترناسیونالیستی

دریافتن اینکه کارگران تنها در گرو اتحاد، تشکلات متمرکز می توانند پیروز شوند، آژیتاسیونهای عظیمی را در برلین برای انتخابات مجدد شوراهای کارگران و سربازان در سراسر کشور و [همچنین] فراخوان برای کنگره جدید ملی برای این تشکل را آغاز کرد. علیرغم مخالفت‌های هیستریک دولت و حزب سوسیال دمکرات آلمان به این پیشنهاد، شورای سربازان به نفع این پیشنهاد اظهار علاقمندی کرد. سوسیال دموکراتها تلاش برای بدست آوردن زمان کردند، و به طور کامل از مشکلات عملی در تحقق کردن چنین طرحهایی در این زمان آگاه بودند.

اما، جنبش در برلین با مسئله خیلی عاجلی روبرو شده بود. فراخوان حمایت از کارگران در مرکز آلمان. مجمع عمومی شورای کارگران برلین در سوم مارس برای تصمیم در مورد این پرسش برگزار شد. حزب سوسیال دمکرات آلمان می دانست که شبیح هفته ژانویه آرام بر سر کارگران پایتخت در حال گشت و گذار است و مصمم بود از اعتصاب عمومی جلوگیری بعمل آورد. کارگران هم در اول واقعا مردد بودند، انقلابیون، برای همبستگی با مرکز آلمان تبلیغ و ترویج میکردند و به تدریج مسیر جریان را عوض کردند. نمایندگان تمام واحد های اصلی صنعتی شهر به اجلاس شوراها فرستاده شدند تا اطلاع دهند که قبلا در مجامع عمومی کارگری در کارخانه ها تصمیم گرفته شده است که کارها را بخوابانند. روشن شد که در آنجا، کمونیست ها و مستقلین چپ، اکثریت کارگران را در پشت سر خود داشتند.

اعتصاب تقریبا کل برلین را فرا گرفته بود. کار فقط در واحد هایی که بوسیله شورای کارگران معین شده بود (آتش نشانی، آب، برق، گاز، بهداشت، تولیدات مواد غذایی) جریان داشت. حزب سوسیال دمکرات آلمان و سخنگوی روزنامه «به پیش» بسرعت اعتصابات را محکوم کردند و از آن نمایندگانی که از اعضای خود بودند، خواستند که چنین کاری را نکنند. نتیجه آن شد که: این نمایندگان بر علیه مواضع حزب خود اعلام [مواضع] کردند. علاوه بر آن، چابگرها، کسانی که تحت تاثیر شدید سوسیال دموکراسی بودند و از جمله تعداد معدودی مشاغل که تا به حال به اعتصاب نپیوسته بودند، حالا در اعتراض به نگرش حزب سوسیال دمکرات آلمان، به اعتصاب ملحق شدند. به این ترتیب بخش بزرگی از کمپین نفرت ضد انقلاب به سکوت کشیده شد.

علیرغم همه نشانه هائی از بهبودی [حوادث]، ثابت کرد که زخم ژانویه مهلک بود. اعتصابات عمومی در برلین خیلی دیر بوقوع پیوستند، درست زمانی که اعتصابات در مرکز آلمان پایان می گرفتند. بدتر از آن، کمونیست ها از شکست ماه ژانویه واقعا دچار پریشانی شدند، و از شرکت جستن در رهبری اعتصابات در کنار سوسیال دموکراتها امتناع ورزیدند. وحدت جبهه اعتصاب منجر به تفرقه گشت. تجزیه و خرابی روحیه گسترده شد.

و این همان لحظه ای بود که نیروهای «فریکورپس» به برلین هجوم آوردند. با درس گرفتن از حوادث ماه ژانویه کارگران بجای تجمع در خیابانها در کارخانه ها تجمع کردند. بجای حمله سریع به کارگران، «فریکورپس» اول به سربازخانه ها و شوراهای سربازان تاخت، برای شروع با هنگ هائی آغاز کرد که از سرکوب کارگران در ماه ژانویه ممانعت کرده بودند و کسانی که کوچکترین همبستگی با جمعیت کارگران کرده بودند. فقط بعد از اتمام اینها بود که به طرف کارگران برگشتند.

صدای انترناسیونالیستی

همانگونه که در ژانویه انجام شد، اعدام های شتاب زده در خیابانها صورت گرفت، انقلابیون کشته شدند (در میان آنها لئو جوکیش قرار داشت) و اجساد آنها به درون رودخانه «سپری» پرتاب شد. این دفعه ترور سفید مخوف تر از ژانویه بود و ادعا می شود که بیش از هزار نفر جان باختند. مناطق کارگری «لیشتن بری» واقع در قسمت شرقی مرکز شهر به وسیله نیروی هوایی بمباران شد.

با توجه به مبارزات ماه ژانویه و مارس، ریچار مولر نوشت: "این عظیم ترین قیام پرولتاریای آلمان بود، کارگران، کارکنان، کارمندان دولت و حتی قسمتی از خرده بورژوازی طبقه میانی، در مقیاسی که قبلاً هرگز به این حد نرسیده بود و پس از آن فقط یکبار دیگر در جریان کودتا، توده مردم تا این حد دست به اعتصاب عمومی زدند. نه فقط در نواحی از آلمان که در اینجا به آن تمرکز شده، بلکه در «ساکسونی» در «بادن» و «یواریا» و هرجائیکه موج انقلاب اجتماعی بر علیه دیوارهای تولید سرمایه داری و نظم مالکیت بر خورد کرده بود، به دفاع از اعتصاب برخاستند. توده های کارگر گام هایی بلند در راه شرایط تغییرات سیاسی نوامبر ۱۹۱۸ بر می داشتند." [۲۵]

با این حال:

"مصیبت ناشی از اقدام ژانویه هنوز بار سنگین خود را بر جنبش انقلابی داشت. شروع بی معنی و عواقب فاجعه بار آن و جدایی که بین کارگران برلین بوجود آورده بود، تنها پس از هفته ها کار سخت توانستند تا مجدداً آنها را به مبارزه برگرداند. اگر توطئه ژانویه بوقوع نپیوسته بود، کارگران برلین قادر می شدند تا به کمک مبارزات در «راین لند- وستفالن» و در مرکز آلمان بشتابند. انقلاب می توانست بطور موفقیت آمیزی ادامه یابد و آلمان می توانست چهره کاملاً جدید سیاسی و اقتصادی دیگری را نشان دهد." [۲۶]

آیا انقلاب می توانست پیروز شود؟

شکست پرولتاریای جهانی برای جلوگیری از جنگ جهانی اول شرایط سختی را برای پیروزی انقلاب ایجاد کرد. در مقایسه با یک انقلاب که در درجه اول در پاسخ به بحران اقتصادی است، انقلاب بر علیه جنگ جهانی با مشکلات اساسی روبرو است. در مرحله اول، جنگ میلیون ها نفر از کارگران را کشت یا معلول کرد، که بسیاری از آنها با تجربه و سوسیالیستهای با آگاهی طبقاتی بودند. در مرحله دوم، بر خلاف بحران اقتصادی، بورژوازی می تواند چنین جنگی را زمانیکه ادامه آن، سیستم را مورد تهدید قرار می دهد، متوقف کند. این امر در نوامبر ۱۹۱۸ اتفاق افتاد. یک جدایی بین طبقه کارگر هر کشوری بوجود آورد، بین کسانی که به آتش بس قانع شده بودند و آنهایی که فقط سوسیالیسم مسائل آنها را حل می کرد. ثالثاً، پرولتاریای جهانی ابتدا توسط خود جنگ و سپس بین کارگران کشوری که "شکست خورده بودند" و کارگران کشوری که "پیروز شده بودند"، تقسیم شده بود. هیچ تصادفی نیست که موقعیت انقلابی در جائیکه جنگ از دست داده شده بود، بوجود آمد (روسیه، اطریش، مجارستان، آلمان) و نه در میان قدرت های اصلی متحدین (انگلستان، فرانسه، آمریکا).

اما آیا این بدین معنی است که امکان پیروزی انقلاب پرولتاری، در چنین شرایطی از همان ابتدا غیر ممکن بود؟ ما خاطر نشان می کنیم که این یکی از استدلالات اصلی بود که سوسیال دموکراسی

صدای انترناسیونالیستی

برای توجیه نقش ضد انقلابی خود پیش کشیده بود. اما در واقعیت، این از قضیه فاصله زیادی داشت.

اولاً، هر چند که "جنگ بزرگ" چه بصورت فیزیکی یا روحی کارگران را تضعیف کرد، اما این طبقه را از هجوم قدرتمند انقلابی بر علیه سرمایه داری باز نداشت. حمام خون اعمال شده عظیم بود، اما کمتر از صدمه ناشی از جنگ جهانی دوم بود و هیچ قیاسی هم، که جنگ سوم جهانی با سلاحهای اتمی که دربر دارد، نمی توان کرد.

ثانیاً، اگرچه بورژوازی می تواند جنگ را متوقف کند، اما این بدین مفهوم نیست که می تواند نتایج مادی و پیامدهای سیاسی آنرا از بین ببرد.

عواقب ناشی از اینها، فرسودگی ابزارالات تولیدی، از هم پاشیدگی اقتصادی و استثمار بیش از حد طبقه کارگر اروپا بود. بویژه در کشور های شکست خورده، پایان جنگ منجر به ارتقاء سریع استانداردهای زندگی توده جمعیت به قبل از جنگ نشد و عکس آن اتفاق افتاد. اگر چه تداوم مطالبه، "ملی کردن صنایع" خطر انحراف مبارزات کارگران از مبارزه برای تسخیر قدرت به طرف نوعی پروژه خود گردانی را داشت که مورد علاقه جریانهای، آنارشویستی و سندیکالیستی بود، اما در سال ۱۹۱۹ در آلمان، نیروی محرکه اصلی پشت سر این مطالبه، نگرانی برای بقای فیزیکی طبقه کارگر بود. کارگران بیشتر و بیشتر متقاعد شدند که سرمایه نمی تواند، مواد غذایی، ذغال سنگ و غیره را با قیمت مناسبی و بقدر کافی تولید کند تا توده جمعیت بتوانند زمستان را به سر کنند و خطر شروع بیماری و عفونت نیز وجود دارد، پرولتاریا مجبور بود خود این معضلات را بدست بگیرد قبل از آنکه دیر شده بود.

در این مفهوم، مبارزه بر علیه جنگ، با پایان یافتن خود جنگ، خاتمه نیافت. علاوه بر این، تاثیر جنگ بر آگاهی طبقاتی عمیق بود. آن تصویر قهرمانانه را از جنگ های مدرن ربود.

ثالثاً، شکاف ایجاد شده بین کارگران در کشورهای "شکست خورده" و "پیروز شده" از جنگ، چیره شدنی نبود. به طور خاص در کشور بریتانیای کبیر، در خلال و پایان جنگ، جنبش اعتصابی قدرتمندی وجود داشت. قابل توجه ترین جنبه از سال ۱۹۱۹، "سال انقلاب" در مرکز اروپا، غیبت نسبی پرولتاریای فرانسه از صحنه بود. کجا بود بخشی از طبقه که از سال ۱۸۴۸ تا کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ پیشاهنگ قیام پرولتاری بود؟ تا حدود زیادی به جنون میهن پرستی بورژوازی مربوط می گردد، که به کارگران "خودش" دور جدیدی از رفاه بر اساس گرامت جنگی از آلمان را وعده داده بود. آیا هیچ پاد زهری برای چنین سم ناسیونالیستی وجود نبود؟ بله که وجود داشت. پیروزی پرولتاریای آلمان پاد زهر آن بود.

در سال ۱۹۱۹ آلمان حلقه اتصال حیاتی بین انقلاب در شرق و به خواب رفتن آگاهی طبقاتی در غرب بود. کارگران اروپایی در سال ۱۹۱۹ آموزش سوسیالیستی دیده بودند. عقیده راسخ آنها به لزوم و امکان سوسیالیسم، هنوز با ضد انقلاب استالینیستی تحلیل نرفته بود. پیروزی انقلاب در آلمان می توانست، توهم به امکان بازگشت به ثبات "آشکار" قبل از جنگ جهانی را ضعیف کند. از سر گیری نقش رهبری مبارزه طبقاتی بوسیله کارگران آلمانی، بطور فوق العادی می توانست اعتماد به آینده سوسیالیسم را تقویت کند.

صدای انترناسیونالیستی

اما، آیا پیروزی انقلاب در آلمان یک امکان واقعینانه بود؟ انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ قدرت و شجاعت طبقه و اما همچنین توهمات، ابهامات و تردید عظیم آن را آشکار کرد. اما این مسئله، اصلاً کمتر از وضعیت انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه نبود. در ماههائی که به دنبال داشت انقلاب روسیه پتانسیل عظیمی از بلوغ و ترقی را نشان داد که منجر به پیروزی در اکتبر شد. اما در آلمان، از نوامبر ۱۹۱۸ به بعد، علیرغم پایان جنگ، ما همان شباهت در پروسه بلوغ را می بینیم. در سه ماهه اول سال ۱۹۱۹ ما شاهد گسترش اعتصابات توده ای می شویم، که کل طبقه را به مبارزه می کشد، نقش فزاینده شوراهای کارگری و انقلابیون در درون آنها و شروع تلاش برای ساختن تشکیلات مرکزی و هدایت جنبش بوضوح دیده می شود، این مسئله نقش ضد انقلابی حزب سوسیال دمکرات آلمان و اتحادیه کارگری و همچنین تاثیر محدود کننده ای که سرکوب دولتی داشته است را به شکل مترقی آشکار کرد.

در این دوره از سال ۱۹۱۹، قیام های محلی و "شورای جمهوریها" در شهرهای ساحلی در «بایرن» و در جاهای دیگر برچیده شده بود. این حوادث ضمنی، سرشار از مثالهایی از قهرمانی کارگران و درسهایی تلخ برای آینده است. برای برآمد انقلاب در آلمان، اینها قطعی نبودند. مراکز تعیین کننده در جای دیگری قرار داشت. اولین مسئله، تمرکز عظیم صنعت در جاییکه امروزه ایالت «راین-وستفالن» نامیده می شود، بود. در نگاه بورژوازی، این ناحیه توسط گونه های شیطانی از نوع ازل سکنا گزیده بود، کسانیکه هرگز روشنایی روز را ندیده بودند و زندگی آنها ماورای مرزهای تمدن بشری قرار داشت. [بورژوازی] بسیار مخوف شد، زمانیکه فوج عظیمی از نظامیان با یونیفورم خاکستری را دید که در حال پخش شدن در شهرها بودند، جاییکه در آنجا خورشید کمتر می درخشد، جاییکه بارش برف در آنجا سیاه رنگ است، [تو گوئی] از درون معادن و کوره ها بیرون می آید. [بورژوازی] وحشت زده، حتی بیشتر وحشت زده می شد، زمانیکه این سربازان با آگاهی آشنا می شدند، گرمی انسانیت، حس همبستگی و نظم و انضباط این ارتش دیگر نه بعنوان گوشت دم توپ در جنگ امپریالیستی و برای تولید جنگ، بلکه بازیگران اصلی در جنگ طبقاتی خود بودند. نه در سال ۱۹۱۹ و نه در سال ۱۹۲۰ ترکیبی از نظامیان بیرحم و گروه مزدور «فریکورپس» نتوانست این دشمن را در زمین خود نابود کند. تنها پس از دفع توطئه «کاپ» در سال ۱۹۲۰ مغلوب شدند. این کارگران با فرستادن "ارتش سرخ روهر" به خارج از شهر به منظور یک نبرد متعارف در کنار دودکش های زغال سنگ، اشتباه کردند.

دومین مسئله در مرکز آلمان با طبقه کارگر خیلی مسن و با تجربه که از سنت های سوسیالیستی متاثر بودند، قرار داشت. [۲۷] [مرکز آلمان] قبل و در خلال جنگ جهانی اول، دهها هزار نفر از کارگران جوان و بدون تجربه ولی مبارزه جو، رادیکال و پر از احساسات همبستگی را به خود جذب کرد. صنعت مافوق مدرن از قبیل مواد شیمیایی و تولیدات هواپیمایی در آنجا مستقر شده بود. این بخش همچنین در سال ۱۹۲۰ [در جریان] «توطئه کاپ» و عملیات مارس ۱۹۲۱ بیشتر درگیر مبارزات گسترده شد.

اما اگر روهر، راین و مرکز آلمان، ششها، قلب و ارگان گوارشی انقلاب بودند، برلین مغز آن بود. برلین، سومین شهر بزرگ در جهان (بعد از نیویورک و لندن)، چیزی شبیه به دره سلیکون در اروپای آن روز بود. اساس رشد اقتصادی آن بر نیروی کار ماهر و آموزش دیده قرار داشت. نیروی کاری با آموزشهای دراز مدت سوسیالیستی که در پروسه تشکیل حزب طبقاتی خود بود.

صدای انترناسیونالیستی

در سه ماهه اول سال ۱۹۱۹ تسخیر قدرت هنوز در دستور کار روز قرار نداشت. وظیفه آن لحظه کسب زمان، به منظور اینکه انقلاب در درون کل طبقه به بلوغ برسد و همچنین اجتناب از یک شکست قطعی بود. زمان در این لحظات تعیین کننده در کنار پرولتاریا بود. آگاهی طبقاتی عمیقتر می شد، پرولتاریا تلاش می کرد ارگانهای لازم برای پیروزی خود، حزب و شورا را ایجاد کند. گردانهای اصلی طبقه به مبارزه پیوسته بودند.

اما از طریق شکست ژانویه ۱۹۱۹ در برلین، زمان بطرف بورژوازی چرخید. شکست برلین در دو قسمت بود: ژانویه و مارس-آوریل ۱۹۱۹. اما شکست ژانویه قطعی بود، بخاطر آن که تنها یک شکست فیزیکی نبود بلکه یک شکست روحی نیز بود. وحدت بخشهای تعیین کننده از طبقه در اعتصاب توده ای، نیرویی بود که میتواند استراتژی نیروی ضد انقلاب را خنثی کند و مسیر منتهی به قیام را بگشاید. اما این پروسه یکپارچگی - مشابه با آنچه که در پایان تابستان سال ۱۹۱۷ در مقابل توطئه کورنیلف در روسیه انجام گرفت، بیشتر از همه به دو فاکتور بستگی داشت: حزب طبقاتی و بودن کارگران در پایتخت. بورژوازی [آلمان] موفق شد در استراتژی خود با هدف پیشگیری، جراحات جدی بر عناصر تعیین کننده انقلاب وارد کند. شکست انقلاب در آلمان در مواجهه با "روز کورنیلف"، بیش از هر چیزی ناشی از شکست خود در مواجهه با نسخه آلمانی "روزهای ژوئیه" بود. [۲۸]

بارزترین تفاوت با روسیه غیبت حزب انقلابی، که قادر به فرموله کردن و دفاع از یک سیاست منسجم و شفاف در برابر طوفان های اجتناب ناپذیر ناشی از انقلاب و واگرایی ها در درون صفوف خود باشد، بود. همانطور که ما در مقاله قبلی گفتیم، انقلاب می توانست در روسیه بدون تشکیل حزب طبقاتی جهانی پیروز گردد - اما نه در آلمان. به همین دلیل است که ما یک مقاله کامل از این مقالات را به کنگره موسس حزب کمونیست آلمان اختصاص دادیم. این کنگره خیلی از مسائل را فهمید ولی نه مسئله حاد زمان را. اگرچه تجزیه و تحلیل از شرایط حاضر، ارائه شده بوسیله روزا لوکزامبورگ رسماً به تصویب رسیده بود، ولی در واقعیت خیلی از نمایندگان دشمن طبقاتی را ناچیز گرفته بودند. اگرچه به شدت برنقش توده ها اصرار داشتند اما دیدگاه آنها در مورد انقلاب، هنوز تحت تاثیر نمونه های از انقلاب بورژوائی در گذشته بود. تسخیر قدرت بوسیله بورژوازی بود، اما [در انقلاب بورژوائی] آخرین مرحله برای تسخیر قدرت، پیشاپیش توسط قدرت اقتصادی او مهیا می شد. از آنجائیکه پرولتاریا، بعنوان طبقه استثمار شده، بدون داشتن مالکیت نمی تواند انباشت ثروت داشته باشد، لذا پیروزی خود را باید از طریق دیگر مهیا کند. او باید آگاهی، تجربه، تشکیلات خود را جمع آوری کند. او باید فعالانه یادبگیرد که سرنوشت خود را خودش در دستش بگیرد. [۲۹]

اقتصاد زمان انقلاب

شیوه تولید سرمایه داری، ماهیت انقلاب پرولتاری را تعیین می کند. انقلاب پرولتاری راز شیوه تولید سرمایه داری را آشکار می سازد. همکاری طی مراحل مختلف تولید و صنعتی شدن موجب می شود که، سرمایه داری نیروهای مولده را که پیش شرط جامعه بی طبقه است را ارائه دهد. این کار از طریق ایجاد ارتباط در نیروی کار بوجود می آید. این "بهم پیوستگی کار" که خالق ثروت است، خود برده روابط مالکیت سرمایه داری، خصوصی، رقابتی، و تملک هرج و مرج از ثمره

صدای انترناسیونالیستی

نیروی کار مشترک است. انقلاب پرولتری مالکیت خصوصی را منسوخ می کند، به این مفهوم که مالکیت را در راستای ماهیت خود تولید می کند. تحت سلطه سرمایه، پرولتاریا از همان ابتدا شرایط مادی برای آزادی خود را خلق می کند. اما قیرکن جامعه سرمایه داری، تنها زمانی می تواند ماموریت تاریخی خود را کامل کند، که انقلاب پرولتری خود محصول "کار مشترک" از عمل کارگران جهان باشد، که بصورت یک فرد تجسم یافته و سخن می گوید. رنج جمعی از کار مزدی باید تبدیل به آگاهی جمعی در مبارزه مشترک شود.

به هم پیوستن در مبارزه، هم برای طبقه بعنوان کل و هم برای اقلیت های انقلابی خود، زمان می برد. در روسیه مبارزه برای "یک نوع جدیدی از حزب طبقه" بیش از دوازده سال طول کشید، از سال ۱۹۰۳ و از خلال اعتصابات توده ای ۱۹۰۶-۱۹۰۵ و همچنین در آستانه جنگ جهانی اول تا روزهای خیره کننده ۱۹۱۷. در آلمان و در کشورهای غربی بمفهوم کل، زمینه جنگ جهانی اول و شتاب بی رحمانه از تاریخ، فرصت لازم برای بلوغ یافتن را محدود کرده بود. آگاهی و اراده بورژوازی بعد از آتش بس سال ۱۹۱۸ زمان مناسب را بیشتر کاهش داد.

ما بارها در این سلسله مقالات در باره تزلزل طبقه و پیشقراول انقلابی آن در اعتماد به نفس خود از طریق فروپاشی بین الملل سوسیالیست در مواجهه با بروز جنگ صحبت کرده ایم. این چه معنی دارد؟

جامعه بورژوازی مسئله اعتماد به نفس را بعنوان اعتماد به نفس فرد به قدرت خود درک می کند. این تصور فراموش می کند که گونه انسانی، بیشتر از هر گونه شناخته شده دیگر، به جامعه برای بقا و پیشرفت خود وابسته است. تمام این مسائل، بیشتر از این هم برای پرولتاریا حقیقت دارد، کار مشترک، چیزی که تولید می کند و مبارزه می کند، نه فردی، بلکه جمعی است، چیزی که به ارمان می آورد نه انقلابیون فردی بلکه سازمانهای انقلابی است. ناتوانی کارگران بصورت فردی، بسیار شدیدتر از سرمایه دارمنفرد، یا حتی مالکین کوچک منفرد است، [پرولتاریا] خود را در مبارزه به شکل واقعی نشان می دهد، قدرت پنهان نهفته در طبقه را آشکار می سازد. ذات جامعه کمونیستی آینده نیازمند یک آینده نگری جمعی است که در آن تائید آگاهانه جامعه، برای اولین بار اجازه رشد کامل فردیت را امکان پذیر می سازد. اعتماد به نفس فرد متضمن اعتماد به نفس کل است. اعتماد به نفس بوجانبه از اعضای جامعه در مبارزه.

به عبارت دیگر، تنها از طریق به هم پیوستن وحدت در مبارزه است که طبقه می تواند شجاعت و اعتماد به نفس لازم را برای پیروزی تکامل دهد. تنها به شیوه ای جمعی می تواند سلاح نظری و تحلیلی را بطور کافی تیز نماید. اشتباهات نمایندگان در لحظه تعیین کننده در برلین، در حقیقت محصول عدم بلوغ و ناپختگی در توانایی جمعی حزب جوان طبقه به مثابه کل بود.

پافشاری ما بر طبیعت جمعی از مبارزه پرولتری به هیچ وجه منکر اهمیت نقش افراد در تاریخ نیست. تروتسکی در تاریخ انقلاب روسیه نوشت که: بدون لنین، بلشویک ها در تشخیص دقیق زمان مناسب قیام در اکتبر ۱۹۱۷ خیلی دیر عمل می کردند. حزب زمانی نزدیک بود "میعاد با تاریخ" را از دست بدهد. اگر حزب کمونیست آلمان، بجای فرستادن کارل لیبکنخت و ویلیام پیک، تحلیل گران

صدای انترناسیونالیستی

روشن خود روزا لوکز امبورگ و لئو یوگیش را به دفتر مرکزی «امیل اشورن» در پنجم ژانویه فرستاده بود، احتمالاً نتیجه تاریخی آن متفاوت می شد.

ما اهمیت نقش لنین و روزا لوکز امبورگ را در مبارزات انقلابی آن زمان انکار نمی کنیم، چیزی که ما انکار می کنیم این است که نقش آنها بیش از همه محصول نبوغ فردی آنها بوده است. اهمیت آنها بیش از همه از ظرفیت جمعی آنها ناشی می شد، همانند یک منشور تمام نورهایی را که از طبقه و حزب می تابید، بعنوان یک کل متمرکز و هدایت می کرد. نقش غم انگیز روزا لوکز امبورگ در انقلاب آلمان، بیانگر این واقعیت است که نفوذ او بر حزب در لحظات تعیین کننده به اندازه کافی زیاد نبود و به این واقعیت پیوند خورده بود که جنبش در آلمان هنوز هم از انزوای خود از بقیه پرولتاریای جهان رنج می برد و این تجربه جنبش بین المللی، در روزا لوکز امبورگ تجسم یافته بود.

ما می خواهیم تاکید کنیم که تاریخ یک پروسه باز است و شکست اولین موج انقلاب جهانی، یک نتیجه گیری قبلی نیست، و قصد ما هم تعریف قصه "چه می توانست بشود" نیست. در تاریخ راهی برای بازگشت وجود ندارد و تنها راه به جلو است. در نگاه به گذشته، مسیر تاریخی همیشه "اجتناب ناپذیر" است. اما ما در اینجا عزم و اراده، یا فقدان عزم و اراده از پرولتاریا را فراموش کردیم، توانائی او در درس گیری و متحد کردن نیروهای خود در سطح بین المللی، بخشی از این معادله است. به عبارت دیگر، آن چه را که "اجتناب ناپذیر" می شود، همچنین به ما بستگی دارد. تلاش ما به سمت هدف آگاه، جزء فعال معادله از تاریخ است.

در قسمت بعدی، فصل پایانی از این سلسله مقالات، ما از عواقب عظیم شکست انقلاب آلمان و ملاحظه ارتباطی این حوادث برای امروز و فردا را بررسی خواهیم کرد.

نویسنده: Steinklopfen

مترجمین: م الوند - فیروز اکبری

توضیحات مترجمین:

صدای انترناسیونالیستی

[I] «فریکورپس»، در اصل یک عنوان برای واحدهای نظامی سبک تر که بطور داوطلب انتخاب می شوند و خودشان را به جنگ چریکی اختصاص می دادند، اطلاق می شود. چیزی شبیه بسیج در ایران.

[II] توطئه کاپ نوعی کودتای دولتی و دست راستی بود که توسط «کاپ» و «لوت و تیز» در ۱۲ مارس ۱۹۲۰ در برلین صورت گرفت.

یادداشتها:

[۱] این اتحاد بین ارتش و حزب سوسیال دموکرات، که برای به پیروزی رسیدن ضد انقلاب تعیین کننده بود ثابت کرد، که بدون حمایت بورژوازی بریتانیا، خود چنین امکانی را نداشته است. در هم شکستن قدرت قشر نظامی پروس یکی از اهداف جنگ در لندن بود. این هدف به منظور اینکه نیروهای ارتجائی را تضعیف نکند رها شد. در این مفهوم، صحبت کردن در مورد اینکه اتحاد بین بورژوازی آلمان و بریتانیا به عنوان ستون بین المللی ضد انقلاب روز بودند، نمی تواند اغراق آمیز باشد. ما به این سوال در آخرین قسمت از این سری مقالات باز خواهیم گشت.

[۲] هزاران اسیر روسی و دیگر اسرای جنگی علیرغم پایان جنگ هنوز توسط بورژوازی آلمان محکوم به کار اجباری بودند. آنها فعالانه در انقلاب در کنار برادران و خواهران هم طبقه‌ای آلمانی خود شرکت کردند.

[۳] این ساختمان باروک به یاد ماندنی، که از جنگ جهانی دوم جان سالم به در برده بود، از طرف جمهوری دموکراتیک آلمان منهدم شد و با "کاخ جمهوری" استالینیستی جایگزین گردید. بالکنی که از آن لیبکنخت جمهوری سوسیالیستی را در روز انقلاب نوامبر اعلام کرد، از قبل برداشته شد و در نمای مجاور از "شورای دولتی جمهوری دموکراتیک آلمان" یکپارچه شد. به این ترتیب، جایی که لیبکنخت فراخوان به انقلاب جهانی را داده بود به یک نماد ملی "سوسیالیسم در یک کشور" تبدیل شد.

[۴] این ساختمان، واقع در پشت کاخ، هنوز هم وجود دارد.

[۵] این توسط، نویسنده آلفرد دوبلین در کتاب خود کارل و روزا فرموله شده است، در آخرین بخش از رمان خود که در چهار جلد است. او به عنوان یکی از هواداران جناح چپ حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان، یکی از شاهدان عینی انقلاب در برلین بود. گزارشات به یاد ماندنی او که در دهه ۱۹۳۰ نوشته شده است که در آنها سردرگمی و ناامیدی از پیروزی ضد انقلاب، مشخص شده است.

[۶] در دوره بازسازی مرکز شهر پس از سقوط دیوار برلین، تونلهای فرار از دولت های مختلف در قرن بیستم از خاک در آورده شد، این آثار تاریخی از وحشت طبقه حاکم، در هیچ نقشه رسمی مشخص نشده بود، گزارش نشده بود که تونل های جدیدی ساخته شده است.

[۷] همبستگی اعتصابات، تظاهرات و اشغال ساختمان ها در بعضی از شهرستانها، از جمله هامبورگ، اشتوتگارت و دوسلدورف بودند.

صدای انترناسیونالیستی

- [۸] نمایندگان انقلاب در کارخانه ها (نگاه کنید به مقالات قبلی از این سری مقالات).
- [۹] این پیشرفت، در حال حاضر توسط ریکارد مولر در تاریخ خود از انقلاب آلمان مستند شده است، [تاریخ انقلاب آلمان که توسط مولر] در دهه ۱۹۲۰ نوشته شده است، امروز توسط مورخان بعنوان یک واقعیت پذیرفته شده است.
- [۱۰] جلد سوم از تاریخ انقلاب آلمان از مولر: جنگ داخلی در آلمان. صفحات ۳۶-۳۵
- [۱۱] مولر همانجا، صفحه ۳۳، ریکارد مولر یکی از با تجربه ترین و با استعداد ترین رهبران جنبش بود. شباهت های زیادی بین نقشی که مولر در آلمان و تروتسکی در سال ۱۹۱۷ در روسیه بازی کرد، وجود دارد. هر دو رئیس کمیته اجرائی شوراهای کارگران در پایتخت بودند. هر دو تبدیل به تاریخ از انقلاب شدند که آنها به طور مستقیم در آن دخالت داشته اند. دیدن جمع بندی که در آن ویلهلم پیک هشدارهای یک چنین رهبر با تجربه و مسئولی را رد می کند، دردناک است.
- [۱۲] شش مخالف عبارت بودند از: Müller، Däumig، Eckert، Malzahn، Neuendorf و Rusch.
- [۱۳] مورد «لمگن»، یک ملوان انقلابی، باورنکردنی است، اما متأسفانه درست است. پس از شکست تلاش های مکرر خود در مصادره بانک دولت، (یکی از کارمندان به نام «همبرگر» صحت امضای او را زیر سوال میبرد) بیچاره «لمگن» چنان روحیه خودش را باخت که به خانه رفت و به رختخواب خود خزید.
- [۱۴] دقیقاً این تدبیر در ملاء عام توسط حزب کمونیست آلمان، به ویژه در ارگان مطبوعاتی خود پرچم سرخ ارائه شده است.
- [۱۵] بخش ویژه ای از برنامه که اعلام کرده بود حزب تنها زمانی که حمایت توده عظیم پرولتاریا را دارد، اقدام به کسب قدرت خواهد کرد.
- [۱۶] برای نمونه تورینگن، منطقه اشتوتگارت یا دره راین، سنگر مقاوم و طولانی مدت در جنبش مارکسیستی بود.
- [۱۷] «هلوتها» مردمان بومی لاکونیا و میسینیا (مناطق از اسپارتا در یونان) بودند. وابسته به زمین، اکثریت آنها در بخش کشاورزی کار می کردند و از لحاظ اقتصادی شهروندان «اسپارتائی» را حمایت می کردند. آنها طبق مرسومات مورد بد رفتاری، تحقیر و حتی قتل عام واقع می شدند: هر پائیز در جریان سنت کریبتیا، آنها می توانستند توسط یک شهروند «اسپارتا» به قتل برسند بدون اینکه قاتل ترسی از واکنش داشته باشند.
- [۱۸] تمرکز یافته در اطراف رودخانه «روهر» و «وپر».
- [۱۹] در ۲۲ فوریه کارگران کمونیست در شهر «مول هیم» در روهر به یک جلسه عمومی از حزب سوسیال دموکرات با مسلسل حمله کردند.
- [۲۰] مولر جلد سوم، صفحات ۱۴۲ و ۱۴۱.

صدای انترناسیونالیستی

[۲۱] استان زاکسن، تورینگن و ساکسون-آنهالت. مرکز ثقل در شهر هال و در نزدیکی کمر بند شیمیایی در اطراف تاسیسات غول پیکر لونا قرار داشت.

[۲۲] اصطلاح "جمهوری وایمار"، دوره ای از تاریخ آلمان ۱۹۳۳ - ۱۹۱۹ را شامل می شود.

[۲۳] مولر، همانجا صفحه ۱۴۶.

[۲۴] در هفته های اول انقلاب، حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان و اتحادیه اسپارتاکیستها تنها مورد حمایت یک چهارم کل نمایندگان قرار گرفتند. سوسیال دموکراتها سلطه زیادی داشتند. اعضای نمایندگان حزب در برلین که در آغاز سال ۱۹۱۹ انتخاب شدند به شرح زیر است:

۲۸ فوریه: حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان ۳۰۵؛ سوسیال دموکراتها ۲۷۱، حزب کمونیست آلمان ۹۹، دموکرات ها ۹۵.

۱۹ آوریل: حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان ۳۱۲؛ سوسیال دموکراتها ۱۶۴، حزب کمونیست آلمان ۱۰۳، دموکرات ها ۷۳.

لازم به ذکر است که حزب کمونیست آلمان در طی این مدت تنها می توانست در پنهان کاری عمل کند، و این که تعداد قابل توجهی از نمایندگان حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان در واقع از کمونیست ها هواداری میکردند و به زودی میخواستند به صفوف آنها بپیوندند.

[۲۵] همانجا، مولر صفحه ۱۶۱.

[۲۶] همانجا صفحه ۱۵۴.

[۲۷] تصادفی نیست که بچه ها از جنبش مارکسیستی در آلمان با نام شهرهای آیشناخ، گوتا، ارفورت و تورینگن مرتبط شده اند.

[۲۸] روزهای ژوئیه سال ۱۹۱۷، نه تنها در انقلاب روسیه بلکه در تاریخ جنبش کارگری یکی از مهمترین لحظات بودند. در ۴ ژوئیه یک تظاهرات مسلحانه، نیم میلیون نفری نیرومند، رهبران شورای پتروگراد را محاصره کردند و از آنها درخواست نمودند تا قدرت را بدست گیرد. اما بطور مسالمت آمیز در شب در پاسخ به درخواست تجدید نظر بلشویکها پراکنده شدند. در ۵ ژوئیه نیروهای ضد انقلاب شهر را بدست خود گرفتند و شروع به شکار کردن بلشویکها و مبارزین نمودند. با این حال، با اجتناب از مبارزه برای کسب قدرت، پیش از آنکه طبقه به عنوان یک کل هنوز برای آن آماده نبود، پرولتاریا توانست به عنوان یک کل، نیروهای انقلابی خود را دست نخورده نگه دارد. این مسئله برای پرولتاریا آن امکان را ساخت که از حوادث درس های ضروری را بگیرد، بطور مشخص درک آنها از ماهیت ضد انقلابی دموکراسی بورژوازی و چپ جدید سرمایه: یعنی منشویکها و سوسیال رولوشنرها که به منافع کارگران و دهقانان فقیر خیانت کرده بودند و به اردوگاه دشمن منتقل شده بودند. هرگز خطر به اندازه این ۷۲ ساعت بزرگ و چشمگیر نبود، شکست قطعی پرولتاریا و انحلال حزب بلشویک. در هیچ زمان دیگری [از تاریخ] اعتماد عمیق پرولتاریا به پیشرفته ترین گردانهای خود در حزب طبقه، پیشتاز کمونیست، این چنین با اهمیت نبوده است.

صدای انترناسیونالیستی

پس از شکست کارگران در ماه ژوئیه، بورژوازی فکر می کرد می تواند به کابوس وحشت خود از انقلاب پایان دهد. بدلیل تقسیم کار بین بلوک "دموکراتیک" کرنسکی و بلوک آشکارا ارتجاعی از رهبری ارتش کرونیلف، بین ماههای اوت و اوایل سپتامبر طبقه حاکم کودتائی را سازمان داد که در آن سعی در استفاده از قزاق و هنگ قفقاز که هنوز هم به نظر می رسید قابل اعتماد باشند، در مقابل شوراها کرد. تلاش یک شکست مفتضحانه بود. واکنش گسترده ای از کارگران و سربازان، سازمان استوار آنها، کمیته برای دفاع از انقلاب که بعدها تبدیل به کمیته نظامی انقلابی شوراهاى پتروگراد شد و مسئولیت قیام اکتبر را بر عهده گرفت - بدان معنی است که نیروهای کرونیلف یا بدون بسیج حتی تسلیم شدند و یا بیشتر بسوی کارگران و سربازان فرار کردند.

[۲۹] بر خلاف لوکزامبورگ، در دوران انقلاب ۱۹۰۶-۱۹۰۵ جویچس یا مارچلوسکی در لهستان بودند (بخشی از امپراتوری روسیه آن موقع) ، بسیاری از کسانی که حزب کمونیست آلمان را بنیان نهادند، فاقد تجربه مستقیم از اعتصاب توده ای و درک مشکلات صرف نظرکردنی برای پیروزی انقلاب بودند.